

تناقض دو استراتژی، رد پای جنبش دموکراسی خواهی در جنبش کارگری

پریسا نصرآبادی

1386/4/8

به پیش

نشریه دانشجویی تهران

<http://bepishmag.blogfa.com>

شاید بتوان به جرات گفت که این یکی از بزرگ‌ترین مغلظه‌های سیاسی تاریخ است، که امروز نتولیرال‌های ایرانی چنین با صراحت (یا به عبارت دقیق‌تر وقاحت) بر طبل آن می‌کوبند: کاذب بودن دوگانه بورژوازی/پرولتاریا!

در واقع حضرات چنین تبلیغ می‌نمایند که، هر گونه تلاش آتیه‌دار جنبش کارگری (برای به دست آوردن حداقل‌هایی چون حق اعتصاب و تشکل مستقل که البته به زعم ایشان بی‌گمان حداکثری است!) لزوماً از کانال جنبش دموکراسی خواهی می‌گذرد و لاغیر!

اکنون این امر کاملاً واضح است که جنبش دموکراسی خواهی، دالی است که مدلول آن جنبش بورژوازی ایران است و بدون تردید هدفی را دنبال نمی‌کند، مگر سهم خواهی از قدرت سیاسی بلوکه شده در دست بخشی از بورژوازی به مثابه یک کل؛ و شکی نیست که پی‌گیری مطالبات این جنبش و خواست سهیم شدن بورژوازی در قدرت سیاسی مقتضیات خود در همه‌ی عرصه‌ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... را طلب می‌کند.

اما آیا بورژوا دموکرات‌های خوش‌خط و خال، بر توهم وجود بلاهتی عمومی سرمایه‌گذاری می‌کنند که برمیخ کج «نفع مشترک تمام طبقات اجتماعی» می‌کوبند؟ آیا سوسیال دموکراسی ورشکسته در ممالک آرمانی حضرات، بسنده نبود که ورشکستگان سیاسی قافیه باخته امروز، (که حتی به زحمت هم نمی‌توان آن‌ها را در فهرست رقیق‌ترین جریان‌های موجود چپ گنجانید: راه توده، سازمان اکثریت، امثال فرخ‌نگهدار و شرکای درون مرزی و برون مرزی‌شان) نیز در این کارناوال دموکراسی خواهی به تلاشی مضاعف دست زده‌اند و به هم زدن ملغمه مدل ایرانی با گارانتی امریکایی آن مشغول گشته‌اند؟

این مساله کاملاً قابل درک است که در هر مرحله از پیش روی سرمایه داری، دموکراسی بورژوازی در هیئت و شمایل خاص و مطابق الگوهای همان دوره بروز و ظهور می‌یابد و هم زمان با آن نیز، شاهد بودن بر شکل‌گیری گرایش‌های متنوعی با رنگ و بوی سوسیالیستی، چندان غریب نیست. گروهی از این سوسیالیست‌ها!!!، بی آن‌که بورژوا دموکرات بودن خود را از دست دهند سعی می‌کنند که در صفوف پرولتاریا و گروه‌های متشکل کارگران نفوذ نموده و چنانکه خصلت طبقاتی‌شان حکم می‌کند، از بورژوازی مهربان و دوست‌داشتنی سخن می‌گویند که می‌توان بخشی از راه را در معیت او پیمود و تمام نمونه‌های تاریخی مبنی بر غیرقابل اعتماد بودن دموکرات‌های بورژوا را از یاد می‌برند.

در این سو، جنبش کارگری به درستی می‌داند که جنبش دموکراسی خواهی، چیزی مگر رقیب اصلی و هم‌اورد جنبش واقعی طبقه‌ی کارگر نیست، و جنبش کارگری ابداً نباید نسبت بدان متوهم باشد و خیالات خامی نظیر جلب حمایت این جنبش و بهره بردن از حسن نیت افسانه‌ای کنش‌گران آن، برای ساختن تشکل‌های آزاد و اتحادیه‌های مستقل کارگری را در سر پیروراند و این جنبش را به عنوان متحد استراتژیک خود در نظر بگیرد و به قواعد بازی، چنان‌که برنامه‌ریزان این جنبش ارائه کرده‌اند، تن دهد. بدیهی است که دموکراسی خواهان به جنبش استراتژیک طبقه‌ی کارگر چشم دارند زیرا که به خوبی بر این امر واقفند که جنبش کارگری نیرومند در بین دیگر جنبش‌های اجتماعی وضعیت ممتاز و اکیدا تعیین‌کننده‌ای دارد.

آنچه برای جنبش واقعی طبقه کارگر اهمیت استراتژیک دارد، این است که در مسیر مبارزه‌ی خود علیه حاکمیت سرمایه، تحلیل همه جانبه و دقیق از محتوای طبقاتی دموکراتیسم مورد ادعا در سطح این جنبش داشته باشد و نیز به این درک نائل آید که دموکراتیسم مطروحه که اغلب شعار توخالی طرفداران نقاب‌دار سرمایه‌داری است تا چه حد جنبش طبقه‌ی کارگر را در رویارویی با خصم طبقاتی خود، مسلح و نیرومندتر یا ضعیف‌تر و ناکارآمد می‌نماید.

اساساً به نظر می‌رسد یک سوال اساسی پیش روی فعالان جنبش کارگری قرار دارد:

آیا موجودیتی تحت عنوان جنبش دموکراسی خواهی، باید خود را با مقتضیات پلاتفرم سیاسی - اجتماعی جنبش واقعی طبقه‌ی کارگر سازگار نماید، یا آن‌که بالعکس، جنبش واقعی طبقه‌ی کارگر باید گوشه‌ای از پلاتفرم یک جنبش عمومی دموکراسی خواهی را به خود اختصاص داده و شرایط این جنبش بورژوازی را به دیده منت بپذیرد، تا و عده تحقق حداقلی‌ترین خواست‌ها و مطالبات به او ارزانی گردد؟!!

بورژوازی میل دارد که تمام جنبش‌های اجتماعی و از جمله جنبش کارگری زیر بیرق آن به حیات خود ادامه دهد و در واقع به مثابه تابعی از کل جنبش بورژوازی (دموکراسی خواهی) بقاء داشته باشند. این جنبش به خوبی می‌داند که به دست آوردن هژمونی در جنبش‌های اجتماعی و به ویژه در جنبش کارگری تا چه حد ضروری است.

این درست عکس آن چیزی است که ما چشم‌انداز جنبش واقعی طبقه کارگرمی دانیم. ما می‌دانیم که در شرایط کنونی هیچ جنبش اجتماعی غیرکارگری برای نیل به دموکراتیزاسیون قابل اتکا نخواهد بود و اساساً چنین ظرفیتی برای آن متصور نیست، و فراتر این‌که، دموکراسی خواهی جنبش‌های طبقات و

اقتدار دیگر، خود به مثابه تابعی از درجه ی حضور متشکل طبقه ی کارگر در جامعه است و در نسبت با وضعیت آن سنجیده می شود. البته در این میان لازم به توضیح نیست که تاکید ما بر دمکراتیزاسیون، نه به مثابه هدف غایی طبقه ی کارگر، بلکه به عنوان مرحله ای است که در نهایت شرط لازم برای رسیدن پرولتاریا به هدف غایی خود می باشد.

البته نیاز به توضیح نیست که در نظام حاکمیت سرمایه، همواره خطر به بیراهه کشاندن جنبش های اجتماعی وجود دارد و در ایران نیز در برهه های مختلف و به ویژه پس از دوم خرداد، علی رغم شکست مقتضحانه اش، این امر کاملاً مشهود بوده است.

بن بست و بی اعتباری تشکل های غیر مستقل و حکومتی، نظیر خانه ی کارگر و شوراهای اسلامی، بر کسی پوشیده نیست؛ اما با توجه به نیاز حکومت سرمایه داری ایران به تشکل هایی که بتواند با اتکا به هم کاری آن ها، مناسبات استثماري اش را تداوم بخشد و در واقع عیان شدن ضرورت تاسیس تشکل های کارگری مستقل و آزاد برای عموم کارگران را به تعویق اندازد، کماکان خطر کارشکنی ها را بالا می برد.

«هم چنین در دوره اقتدار دوم خردادی ها و زمانی که توافق نامه وزارت کار رژیم با سازمان جهانی کار زمینه را برای ایجاد نوعی تشکل کارگری که بر مبنای همکاری سه جانبه کارگر و کارفرما و دولت قرار داشت آماده می کرد، راست های درون جنبش کارگری به استقبال آن شتافتند و امیدوار بودند که بتوانند بر خرابه های شوراهای اسلامی و خانه کارگر و تحت عنوان تشکل مستقل کارگری تشکل هایی را سر هم بندی کنند که مبنایش آشتی طبقات باشد. در مقابل این تلاش ها گرایش سوسیالیستی بر ضرورت ایجاد تشکل هایی به عنوان ظرف اتحاد طبقاتی کارگران تاکید می کرد که مبنای نه همکاری طبقاتی، بلکه مبارزه کارگر علیه سرمایه دار قرار می داد».

برای فعالان جنبش واقعی طبقه ی کارگر این امر بدیهی است که دولت سرمایه، علی رغم هرگونه نقابی که بر چهره بنشاند، ابداً نمی تواند نقش آشتی میان طبقات را ایفا کند و در ادامه ی همین اصل، این که جنبش بورژوازی دموکراسی خواهی بخواد از منافع مشترک طبقات اجتماعی سخن بگوید و بر ضرورت هم پیمانی همه ی طبقات بر سر منافع واحدی تاکید کند، از اساس یاوه ای بیش نخواهد بود. اما بورژوازی کماکان سعی می کند که گرایشاتی راست روانه را در درون جنبش کارگری تقویت نماید و دست بالا را در عموم جنبش های اجتماعی اتخاذ کند تا سکان هدایت منافع خود را از پایین نیز بر عهده بگیرد.

اما نباید از نظر دور داشت که شرکت عملی و واقعی در مبارزه است که تفوق در سیر مبارزاتی را تضمین می کند و لیبرال ها و دموکرات های لفاظی که عمری را در پس سخن سرایی و لاطائلات بی پایان خود سنگر گرفته اند، خود بهتر از هرکس دیگر می دانند که جایی در جنبش واقعی طبقه ی کارگر ندارند و هرچه هم سعی نمایند که خواست های طبقاتی کارگران را در انبوه شعار های عمومی دموکراتیک (که البته هرگز توسط لیبرال ها قابلیت تحقق نیز ندارند) مستور نمایند و به کناری نهند، موفقیتی عایدشان نخواهد گردید.

هنگامی که شعارها و عملکرد جنبشی با هم خوانایی نداشته باشد و سیاست نیم بند نعل و میخ راهبرد مبارزاتی آن جنبش باشد و در مبارزه علیه ارتجاع فرصت‌ها، پی‌درپی از کف برود، تعجبی ندارد اگر وضعیت آن جنبش به شارلاتانیسم سیاسی، تلاشی مذبحانه یا در بهترین حالت به خیالیافی خام و کودکانه‌ای شباهت یابد. چنان‌که تجربه جریانات گوناگون لیبرال‌پیش و پس از انقلاب 57 و نیز از خرداد 76 به بعد، حاکی از این واقعیت و عقیم بودن دموکراتیسم بورژوازی بوده است.

ضمن این‌که اکنون دیگر از لابه‌لای تجربیات گذشته می‌توان این نکته را استخراج کرد که **طبقه‌ی کارگر برای به دست آوردن دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک مورد نیازش، حتی به آن میزان حداقلی که ایجاد اتحادیه‌های کارگری‌اش را ممکن کند، تنها بایستی به نیروی خودش اتکاء کند و اساساً نمی‌تواند چشم به راه متحدین خود در طبقات دیگر باشد.**

چرا که همان‌طور که بارها و بارها در مقالات پیشین نگارنده و دیگر رفقا بر آن تأکید گردیده است، خوش‌گمانی است اگر چنین بینداریم که صاحبان سرمایه (و بالتبع بورژوا دموکرات‌های تلاشگر امروز)، پس از کسب قدرت حداکثری مورد خواستشان، ساخت سیاسی و اقتصادی را دموکراتیزه نموده و از استبداد، به مثابه ضرورت لاینفک سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌افتاده، در دوران سالمندی سرمایه‌داری جهانی که به شدت به نیروی کار ارزان دل بسته است عبور خواهند کرد و کمال بلاهت است اگر بینداریم که ایدئولوگ‌های خامه‌به‌دست بورژوازی، در آن هنگام، از فقدان دموکراسی و نبود آزادی‌های وعده داده شده، به ستوه خواهند آمد.

وضعیت فرضی چنین است که در شرایط پولاریزه شدن جامعه به دو قطب پررنگ بورژوازی و پرولتاریا در نظامی لیبرال دموکراتیک، رشد طبقه کارگر ضرورت و سودای سندیکاها و احزاب چپ نسبتاً نیرومند در جامعه را طلب می‌کند تا بر سر منافع طبقه‌ی تحت ستم زحمت‌کشان و با همراهی آنان، نظام سرمایه را در توحش بی‌وقفه خود تعدیل نمایند (اگرچه این توحش تنها در دو قالب عریان یا نهان قابل انطاف است و نه تعدیل!) و نرخ استثمار کارگران را کاهش دهند. اما کشور عقب‌افتاده‌ی به تازگی به سرمایه‌داری جهانی پیوسته، که جز نیروی کار ارزان و منابع طبیعی و خام، مزیتی در بازارهای جهانی ندارد، ساخت سیاسی افسد از ساخت اقتصادی فاسد را رقم خواهد زد. و هیچ امکانی برای پرورش مار جریانات ضد سرمایه‌داری در آستین خود باقی نخواهد گذارد.

با این اوصاف لیبرالیسم ایرانی که اکنون برای ادامه‌ی حیات خود به جنبش دموکراسی خواهی و دموکراتیزاسیون از درون متوسل شده و اندکی از ناله‌های مظلومانه، جهت جلب دخالت‌های بشر دوستانه امریکایی!! کاسته و منافع ملی را دستاویز پیشبرد اهداف خود که همانا تحکیم موقعیت و تحصیل منافع بورژوازی تمام‌عیار است قرار داده و به گونه‌ای خنده‌آور و هم‌زمان مهوع، در عرصه‌های گوناگون، از افراشتن پرچم سندیکالیسم، دفاع از جنبش کارگری!، حمایت از اعتراض معلمان و اعلام بیزاری از جنگ و فقر و استبداد دم‌می‌زند تنها به تجویز دارویی تاریخی مصرف گذشته اقدام کرده است که نه تنها در رفع بیماری موجود کارایی ندارد، که عوارض ناگواری نیز در پی خواهد داشت.

بنابر این جنبش واقعی طبقه‌ی کارگر برای مقابله با نفوذ رفرمیسم در درون جنبش کارگری لزوماً باید به افشای بی‌پایگی و ناتوانی استراتژی لیبرال‌های حکومتی و غیر حکومتی (یا همان پوزسیون و

اپوزسیون بورژوازی) که همان پروژه دموکراسی خواهی موهوم است بپردازد و هم‌زمان با آن، به ارائه بدیل سوسیالیستی مبادرت ورزد که از هر جهت متناسب با شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (داخلی و بین‌المللی) باشد.

طرح مسائلی که در نوشتار فوق، به گونه‌ای فشرده در باب نسبت جنبش واقعی طبقه‌ی کارگر و جنبش دموکراسی خواهی درج گردید، در شرایط کنونی که اصلاح‌طلبان مجدداً آهنگ بازگشت کرده‌اند و جهت حضور پررنگ در انتخابات مجلس پیش‌رو، خود را گرم می‌کنند، ضروری به نظر می‌رسید، کما این که مسائل فوق‌الذکر بدون تردید در کانون توجهات همه رفقا می‌باشد و در آینده شاهد تولید مباحث گسترده‌تری در این باره خواهیم بود.

این که بر ایند نیروهای موجود در جنبش کارگری در قبال جریان‌ات با رنگ و بوی بورژوا دموکراتیک، چه موضعی را اتخاذ نماید و چه استراتژی عمومی بر این جنبش حاکم گردد، این که قطب بندی درون جنبش کارگری با چه موازنه‌ی قوایی نهایی گردد و چه نوع تشکل‌های کارگری امکان حضور یابد، و کدام گرایش‌ات در آن دست‌بالا را بگیرند، نه تنها در سرنوشت طبقه‌ی کارگر که در سرنوشت همه‌ی طبقات اجتماعی تأثیر گذار خواهد بود.

± نوشته شده در جمعه 1386/04/08